

یک تحول آوایی دیگر زبان فارسی: فرایند افزوده شدن صامت «ر» به بعضی از کلمات

علی اشرف صادقی

در زبان فارسی میانه مصدر تراشیدن *tāšīdan* به دو معنی تراشیدن و خلق کردن به کار می‌رود. این فعل به این صورت به زبان فارسی نرسیده، اما فعل تراشیدن به معنی اول تراشیدن، یعنی زدودن و بریدن سطح یا کناره‌های چیزی با ایجاد خراش بر آن یا زدودن مو دنباله همان فعل فارسی میانه است. مؤلف آندراج معنی دیگر این فعل را ساختن و ایجاد کردن ذکر کرده و دو بیت برای آن شاهد آورده است که در آنها تراشیدن با کلمات آشنا و سخن به کار رفته است. دهخدا در توضیح این معنی افزوده: «با آلتی به صورت مقصود در آوردن جسمی را چنانکه خراط قلیان را و بت‌گر و بت‌تراش بت را» و سپس دو شاهد از فردوسی و قصص [الانبیاء] آورده که در آنها تراشیدن با تابوت و صندوق به کار رفته، آنگاه دو بیت آندراج را نقل کرده است. دهخدا سپس معنای دیگری برای این کلمه به صورت زیر آورده: «جعل کردن و بر ساختن، ایجاد کردن و به تصنع ساختن» و جزء ترکیبات این معنی عبارتهای «بهانه تراشیدن، دروغ تراشیدن، سرخر (=مزاحم) تراشیدن، سخن تراشیدن، مدعی تراشیدن» را نقل کرده است. در فرهنگ سخن این معنی که مخصوص گفتگو و مجاز دانسته شده به این صورت منعکس شده است: «پدید آوردن چیزی (کسی) معمولاً غیر واقعی یا ناروا؛ به وجود آوردن» و سپس سه شاهد از معاصرین برای آن آمده که فعل تراشیدن در آنها با کلمات شریک و عناوین و خرج به کار رفته است.

چنانکه از شواهد فوق بر می‌آید فعل تراشیدن در معنی ایجاد کردن، به وجود آوردن در زبان فارسی بار منفی دارد و اگر نخواهیم مانند دهخدا معادلهای جعل کردن و بر ساختن را برای آن ذکر کنیم باید بگوییم معنی این فعل در فارسی ساختن به زور و با تصنع است. با این همه دقت

در بعضی شواهد و ترکیبات این فعل نشان می‌دهد که این فعل همیشه معنی ساختن به زور و با تصنع ندارد، مانند کلمه دشمن‌تراشی که به معنی مطلق به وجود آوردن دشمن است یا سخن‌تراشی در شعر زیر از خاقانی که به نقل از انجمن آرا در لغت‌نامه دهخدا آمده است:

ختم است به رغم چند تاشی بر خاقانی سخن‌تراشی

همچنین برعکس آنچه در فرهنگ سخن آمده این معنی مجاز از معنی اول نیست. معنی خلق کردن در زبان پهلوی نیز پا به پای معنی اول برای این کلمه و ترکیبات آن به کار رفته است. مثلاً «تاشیدار» به معنی خلق‌کننده همراه با گوسپند به صورت *gōspand-tāšīdār* استعمال شده است. همچنین اسم مصدر آن به صورت «تاشیدن» به کار رفته است (رک. کاپادیا ۱۹۵۳). این فعل از ریشه *taš-* اوستایی و *takṣ-* هندی باستان به معنی «بریدن و اندازه کردن» آمده است. صفت فاعلی آن در اوستا *tašan-* و صفت مفعولی آن *tašta-* و *tāšta-* است. *tašta-* همان است که به *tašt* «طشت» تحول یافته است (بارتولومه ۱۹۰۴: ۶۴۴، ۶۴۵ و ۶۴۶). صفت *taša-* نیز که به معنی «تبر و تیشه» است از همین فعل است. این کلمه در فارسی نیز به صورت «تَش» به همین معنی به کار رفته است (رک. لغت فرس، با شاهی از منجیک). کلمه تیشه نیز از همین ریشه است. این کلمه در پهلوی به صورت *tēš* و *tēšag* استعمال شده است (کاپادیا ۱۹۵۳: ۴۳۵ و ۴۳۶)، اما به صورت کلمه قرضی در سریانی به صورت «طور طاشگ» وارد شده است (هورن ۱۸۹۳: ۸۷). در گویش طبری نیز به شکل تاشه به کار می‌رود (کیا ۱۳۱۶ یزدگردی: ۹۰).^۱ به نظر می‌رسد که طاشک از *tāšag* فارسی میانه گرفته شده که با قاعده اماله (تبدیل *ā* به *ē*) بعداً به تیشه تبدیل شده است.

اما صورت تراشیدن با صامت «ر» در زبانهای هند و ایرانی (اوستا، فارسی باستان و سنسکریت) و در فارسی میانه به کار نرفته و فقط صورت *tr's* (ظاهراً: *trās*) در زبان پارتی استعمال شده است (هنینگ ۱۹۳۷: ۸۸؛ گیلن ۱۹۳۸: ۶۰). در زبان فارسی این صورت مسلماً از شکل پارتی کلمه گرفته شده است. هرستفلد تصور می‌کرد که صورت تراشیدن در نتیجه تداخل ریشه *taš/tāš* و ریشه اوستایی *θwars-* به وجود آمده است (هرستفلد ۱۹۳۸: ۳۲۳)، اما مایرهوفر این نظر را نمی‌پذیرد و با تردید نظر مرگنستیرنه را قبول می‌کند. به نظر این دانشمند تراشیدن در نتیجه تداخل تاشیدن و خراشیدن به وجود آمده است (مایرهوفر ۱۹۶۴: ۱۴۷-۱۴۶).

شواهدی که از ظهور یک صامت [T] غیراصلی در تعدادی از کلمات دیگر فارسی و گویشی

۱. بیلی (۱۹۷۰: ۳۱، ح ۵۲)، *tēš* پهلوی را از *tašya** مشتق دانسته است.

در دست است نشان می‌دهد که نظر مرگنستیرنه درست نیست و ظهور [r] در این کلمه دلیل دیگری دارد. بعضی از این کلمات عبارت‌اند از:
تراختن، به جای تاختن:

سوی عالم تراختن آورد عالم جسم گشت و عالم جان

دیوان شمس مغربی ۱۳۵۸: ۲۲۶؛

همان ۱۳۷۲: ۴۴۰ (تراختن)

دروغ، به جای دوزخ (اسرارالتوحید، ج ۱، ص ۲۰۸ و ص ۲۸۷ و نیز در تفسیر کهنی در آستان قدس به شماره ۲۰۵۳؛ رک. اسرارالتوحید، ج ۲، ص ۵۷)؛

شاذرورد، به جای شاذورد (السامی فی الاسامی میدانی، چاپ عکسی، ص ۴۴۲ و ۴۴۳ و نیز دوبار در نسخه مورخ ۵۹۹؛ فیلم شماره ۷۰۴ دانشگاه تهران؛ رک. مسعود قاسمی ۱۳۶۶: ۱۴۴)؛
شمرسار، به جای شمرسار (ترجمه تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۲۸۲، ۱۲۸۳)؛

فرزندان، به جای فرزندان (ترجمه تفسیر طبری، ج ۳، ص ۶۴۷)؛

فرودآمد، به جای فرود آمد (ترجمه تفسیر طبری، ج ۴، ص ۹۸۲)؛

در کلیه این مثالها «ر» بعد از یک صامت لثوی^۱ یا تیغهای یا نوک زبانی آمده است و بعد از آن یک مصوت (غالباً یک مصوت بلند). به نظر می‌رسد که در بعضی از لهجه‌های فارسی هنگام تلفظ این صامتها، یعنی «د، ذ، ت، س» (d, t, δ, s) زبان پس از ادای تلفظ آنها اندکی به لرزه درمی‌آمده و این لرزش به گوش شنوندگان به صورت [r] شنیده می‌شده است. بدین ترتیب آنها نیز هنگام تلفظ این کلمات بعد از تلفظ این صامتها صامت «ر» ای افزوده‌اند و بدین ترتیب تلفظهای موجود پدید آمده است. پیدایش این تلفظها بی‌شک مربوط به ادوار قبل از اسلام است، زمانی که هنوز خوشه صامت آغازی در زبان فارسی وجود داشته است. اما بعد از از بین رفتن خوشه صامت آغازی این خوشه‌ها از هم باز شده و مصوتی میان آنها افزوده شده است. مثلاً trās به trāx, tə/arāš, trāxtan, tə/irāxtan و drōzax به də/urōzax بدل شده است. در میان کلمه نیز به دلیل جمع شدن سه صامت در کنار هم، بعد از صامت دوم یک مصوت افزوده شده است. مثلاً šarmsrār به šarmsrār, šarmsə/arār و farzandrān به farzandə/arār و f(u)rōdrāmad به furōdə/arāmad بدل شده است. در کلمه شاذرورد šādrward نیز با افزوده شدن [r] سه صامت پیدا شده که در نتیجه باید تلفظ سه صامت در آن به نوعی شکسته شده باشد، مثلاً به صورت sādə/arward یا sādərə/award.

۱. به نظر می‌رسد که صامتهای t و d در زبان فارسی در گذشته‌ها در بعضی نقاط به شکل لثوی تلفظ می‌شده‌اند نه دندانی.

بدین ترتیب در فعل تراشیدن نیز برای توجیه ظهور [r] نیاز به قیاس آن با خراشیدن و گرفتن [r] از آن نیست؛ همچنین نیازی نیست که ریشه‌ای به صورت *traš فرض کنیم و ماده مضارع آن را -trāša* بدانیم و تراشیدن را از آن مشتق بدانیم (چنانکه در حسن‌دوست ۱۳۸۳: ۳۳۳-۳۳۲ پیشنهاد شده است). این فعل هنوز در گیلکی به صورت ba-tāštan و در مازندرانی به صورت ba-tāšīyan و در کردی به شکل tāšin به کار می‌رود (رک. معین در حاشیه برهان قاطع). صورت tr's̄ در پارتی نشان از قدمت دو هزار ساله این کلمه دارد.

ظهور [r] زاید منحصر به بافت مذکور در سطور فوق نیست. در تعداد دیگری از کلمات فارسی و گویشی، [r] در بافت‌های دیگر نیز دیده می‌شود. در زیر تعدادی مثال از متون فارسی و گویشها نقل می‌شود.

آمارس، به جای آماس (در نسخه‌ای از صفوة‌الصفای ابن‌براز: ۳۸۹)؛

اژدها، به جای اژدها. اسدی در لغت فرس اژدها را به اژدها معنی کرده و یک بیت از دقیقی برای آن شاهد آورده است. این کلمه در زبان پارتی به شکل aždahāg و در فارسی میانه به صورت uzdahāg و azdahāg به کار رفته و صورت اژدها در فارسی از شکل پارتی کلمه گرفته شده است. صورت اژدها با [r] در نوشته‌های قبل از اسلام نیامده، ولی بی‌شک موجود بوده است. استعمال آن در شعر دقیقی و قابوسنامه و مجمل‌التواریخ و تاریخ سیستان و دیوان ناصر خسرو نشان می‌دهد که این صورت باید از قرن‌ها قبل در زبان وجود می‌داشته است. برای کلمه اژدر در مجمع‌الفرس سروری بیت زیر شاهد آمده که در بعضی نسخه‌ها به لیبی و در بعضی دیگر به سراج‌الدین راجی نسبت داده شده است:

وزین هفت سر اژدر عمرخوار بپرهیزد آنکو بود هوشیار

اگر شعر از لیبی باشد برای بحث ما حائز اهمیت است. اژدر در دیوان عطار (ص ۸۴۷) هم آمده است، اما در انتساب این شعر به عطار کاملاً تردید هست. به نظر ما اژدر از روی صورت اژدها ساخته شده که در آن «ها» های جمع تلقی شده است. فرهنگ جهانگیری «اژدها و اژدها» را چنین معنی کرده است: «ماری باشد بس بزرگ و عظیم‌الجثه و آن را به سبب عظم جثه به صیغه جمع آورده‌اند»، ولی مؤلف برهان قاطع جواب او را این گونه داده است: «... و های اژدر های جمع نیست، بلکه جزو کلمه است.» اژدها و اژدر امروز در گویشها زنده است. در گویش تاتی ابراهیم‌آباد eždarhā به معنی اژدهاست (آل احمد ۱۳۳۷: ۱۳۲). در گویش جهرم aždār به معنی دیوار مثلثی شکلی است که برای استحکام پشت دیوار ساختمانهای بلند، مانند مساجد، می‌گذارند. البته احتمالاً این کلمه با اژدها ارتباط نداشته باشد. به نظر می‌رسد که تفکیک اژدرها به «اژدر» و «ها»

یک تحول آوایی دیگر زبان فارسی: فرایند ...

در چهار پنج قرن اخیر صورت گرفته باشد. آنچه مسلم است، همچنان که ازدها از بارتی گرفته شده است، صورت ازدرها نیز خاص گویشهای شمال غربی است. شکل‌های *haždâr* در پراچی به معنی مار و *ažder* در یدغا (مرگنستیرنه ۱۹۲۹: ۲۶۱ و ۱۹۸۳: ۱۹۶) باید از *aždahâr* گرفته شده باشد که [r] پایانی آن از همین [r]های زاید است.^۱ البته ممکن است این [r] تحت تأثیر [r] قبلی کلمه که فعلاً محذوف است افزوده شده باشد و مثلاً *aždehâr* از *ažderhâr** گرفته شده باشد. ازدر و ازدرها در ترکی ترکیه نیز به صورت *ejder* و *ejderha* وارد شده است.

برج، به جای بُج (معارف بهاءولد ۲: ۷۶؛ رواقی ۱۳۶۸: ۵۰)؛

پارس، به جای پاس به معنی نگهبانی (سمک عیار، ج ۲: ۴۲۸؛ نیز رواقی ۱۳۶۸: ۵۰)؛

پارسبان، به جای پاسبان (سمک عیار، ج ۴: ۳۴۰؛ نیز رواقی ۱۳۶۸: ۵۰؛ نیز سمک، ج ۲:

۴۳؛ غزل غزلهای سلیمان، چاپ آسموسن و پیپر: ۱۱۵)؛^۲ در دیلمی: *pâsavon* و *pârsavon*

(عمادی ۱۳۵۸: ۴۶۵)؛ پارسداری (سمک عیار، ج ۱: ۴۳۴)؛

پارسنگ، به جای پاسنگ (صورت اخیر در دیوان سنائی: ۳۴۱؛ دیوان اثیر اخسیکتی: ۱۴۶؛

دیوان صائب، ج ۱: ۲۸ و ۱۱۵، ج ۲: ۶۳۵؛ نیز رک. لغت‌نامه، با شواهدی از فرخی و مسعود سعد

و اثیر اخسیکتی.)؛

پرنگان چه (اصل: برنکان‌جه)، به جای پنگان‌چه به معنی فنجان کوچک که دوبار در

هدایة‌المتعلمین (ص ۸۰ و ۸۲) به همین صورت و یک بار از یک نسخه (در ص ۸۰) به شکل

پنکاجه (= پنگاچه، در نسخه دیگر: بتکان‌جه = بنکان‌جه) آمده است. نیز رک. رواقی ۱۳۶۸: ۵۰

که آن را فقط به صورت پرنگاجه نقل کرده که در متن نیامده است؛

چندره، به جای جنده/ژنده در ترکیب جل و جندره و نیز به تنهایی به معنای لباس پاره و

چین و چروک و چرک. در قزوینی *ĵendera* و *ĵenda*، در گیلکی *žandara* (عمادی ۱۳۵۸:

۴۶۴-۵)؛

چهارگانه (= چهارگانه)، به جای چهارگانه (نسخه خطی ترجمه تفسیر طبری متعلق به کتابخانه

سلطنتی، ج ۶: ۱، آیه ۱ سوره فاطر = ص ۱۴۸۷ چاپی)؛

چرنکه، به جای چتکه، از روسی *ščótč*؛

خاکشیر، به جای خاکشی که در متون قدیم آمده است (مثلاً اختیارات بدیعی و تحفه حکیم

مؤمن)؛

۱. قس. پناه‌گار به جای پناه‌گا = پناه‌گاه در فرهنگ‌نامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۴۱۷.

۲. رواقی (۱۳۵۸: ۶۰) پارسبان و پارسداری را از مقدمه‌الآداب [ج ۱]، ص ۴۵۳، به همین معنی نقل کرده، اما در آنجا این دو

کلمه در ترجمه فهّاد (= یوزبان) آمده و با کلمه مورد بحث ما ارتباط ندارد.

خرشینه، به جای خشینه (=خشین، کبود) در ترجمه اذبس (اسب سخت سرخ و خرشینه) (مهذب الاسماء: ۱۳)؛

درغل، به جای دغل (دیوان ناصر خسرو: ۱۹۳؛ نیز رواقی ۱۳۶۸: ۵۰)؛

دوروغ، به جای دروغ (طبقات الصوفیه ۱۳۶۲: ۲۱۳؛ نیز رواقی ۱۳۸۱، ذیل همین کلمه)؛

دَرمیدن، به جای دمیدن (آندراج، به نقل عمادی ۱۳۵۸: ۴۶۱)؛

دورتی، به جای دوتنی (اختلاف) (تفسیر سوراآبادی، ج ۵: ۳۳۸۲)؛

زایرجه، به جای زایجه (المدخل الی علم احکام النجوم: ۱۲۷)؛

درکرت، به جای درکت (ترجمه قرآن موزه پارس: ۴۴۲؛ نیز رواقی ۱۳۶۸: ۵۰)؛

فراشتروک، به جای فراشتوک در ترجمه حُطَاف (پرستو) (تاج الاسامی: ۱۵۹)، (درکنار فراشتک، همانجا، ح؛ برهان قاطع). در تکملة الاصناف، ص ۳۱۹، س ۷: فراشتوک کوهی، در ترجمه عَوْدَرَة و باشترو، ص ۱۰۱، س ۲۱ و در زیر آن: براشتو، در ترجمه حُطَاف.^۱ مقایسه شود با p'strwk (پاشتروک) در خوارزمی^۲ (رک. بنزینگ ۱۹۸۳: ۵۰۵؛ حسن دوست ۱۳۸۳: ۲۶۰)، این کلمه امروز در بخارا به صورت farāšturuk به کار می رود (رجائی بخارائی ۳-۱۳۴۲: ۴۱۰. نیز رک. رواقی ۱۳۸۳: ۵-۳۸۴)؛

فرساد، به جای فساد (فرهنگنامه قرآنی: ۵۲۱)؛

کرسف، به جای کشف (دستوراللغه: ۳۷۳ و ۴۰۵، ح)

کرنه، به جای کنه (برهان قاطع؛ دستوراللغه: ۴۹۹ و ۴۵۰)؛

گرچ، به جای گچ (النهایه: ۵۴، ۱۱۴؛ نیز رواقی ۱۳۶۸: ۵۰؛ مجمل التواریخ و القصص: ۵۱۵)؛

خوابگزاری: ۹۱ و ۹۲؛ تفسیر ابوالفتح، ج ۱۲: ۲۱۴)؛ در دیلمی: گَرچ (عمادی ۱۳۵۸: ۴۶۳)؛

در مازندرانی و گیلکی: گَرچ (معین در حاشیه برهان)؛^۳

۱. در مقدمه الادب، ج ۱: ۴۷۲: فراستوک، پراستوک، فراشترک، پاشترک، فاشترک، پرستو، فراشتو، پرستک. در برهان قاطع: پرستو، پرستوک، فراستوک، فراشترو، فراشتروک، فراشتک، فرستو، فرستوک، فرشتوک.

۲. عمادی ۱۳۵۸: ۴۶۲، نیز فراشتروک را در مقابل پرستوک ذکر کرده است.

۳. در فرهنگ جهانگیری و به تبع آن رشیدی و برهان این کلمه را گَرچ ضبط کرده و شعر زیر را از حکیم زجاجی برای آن شاهد آورده اند:

به هم در بیبوست فرزانه سنگ
در آنجا نبود از گرج بوی و رنگ

در گویش افتری این کلمه به صورت gerač (رک. همایون: ۱۳۶)، در سمنانی و لاسگردی gereč، در شهیرزادی و سنگسری garač و در سرخه‌ای gerâč تلفظ می شود (رک. ستوده: ۳۲۶). بنابراین تلفظی که در شعر حکیم زجاجی آمده درست است. garč در این گویشها به garač و بعد به gerač و غیره بدل شده است. این نیز یادآوری گردد که در هیچ یک از گویش‌نامه‌های مازندرانی گرج ضبط نشده و مطلب منقول در حاشیه برهان از فرهنگ نظام نقل شده است. این صورت در مازندران فقط در بعضی مناطق به کار می رود.

گِزَن، به جای گِزَن (وسیله‌ای که کفشان با آن چرم را می‌برند) در تداول مردم قم؛
گِزَنه، به جای گِزَنه (نوعی گیاه زهدارگزنده) در دیلمی (عمادی ۱۳۵۸: ۴۶۳)؛
گرفتن، به جای گفتن (ترجمه رساله قشیریّه: ۳۸۶؛ تفسیر سورآبادی، ج ۵: ۳۴۱۶؛ دستوراللغه: ۶۲۴، ح، ۳۵۲، ح)؛

لرس، به جای لس (ضربه، لت، سیلی) (ترجمه تفسیر طبری: ۲۰۳۵)؛ مناقب‌اوحوالدین
کرمانی: ۳۲؛ مقالات شمس: ۲۷۲؛ فیه‌ما‌فیه: ۵۲؛ رباب‌نامه: ۲۸۷، به نقل رواقی ۱۳۶۸: ۵۰)؛
مَرَجو (عدس)، به جای مَجو (تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۱: ۳۰۵؛ ج ۱۴: ۱۹۷؛ تحفة‌الغرائب:
۹۳، ۷۴؛ نسخه ح السامی فی الاسامی، رک. دبیر سیاقی ۱۳۵۴: ۱۶۰؛ قرآنهاى شماره ۲ و ۶۰
آستان قدس؛ ترجمه تاریخ قم: ۱۱۲، ۱۲۰؛ صورتهای دیگر این کلمه با [r] عبارت‌اند از: مرجوی
(تفسیر ابوالفتح، ج ۱: ۳۰۵؛ قرآن شماره ۴۲؛ مرجوه (المرقاة ۱۴۲: ح)؛ مرجوم (تفسیر ابوالفتح،
ج ۱: ۳۱۰؛ قرآن ۱۱۹). مقایسه شود با مرجمک و مرجومک).^۱ صورت پهلوی این کلمه *mižūg*
(میجوک) است که باید در فارسی به مَجو بدل شده باشد. مَجو در قرآن شماره ۵۰ به شکل مَجوی
آمده است. صورتهای دیگر بدون [r] این کلمه عبارت‌اند از: میجو (المرقاة: ۱۴۲؛ دستوراللغه:
۳۶۵)؛ مژو (مقدمه‌الادب، ج ۱: ۷۷؛ قرآن ۱۲۴)؛ مژوه (قرآن ۸۴)؛ مژوو (ظاهراً: *mižūw*) (قرآن
۱۰۴)؛ نیجو (التفهیم: ۴۵۵؛ ح، ترجمه فارسی‌الابانه: ۱۳)؛ نیژو (ترجمه فارسی‌الابانه: ۲۳، ترجمه
تاریخ قم: ۱۱۹، ۱۲۱، قرآن ۶۳)، صورت مرنجو در قرآن ۱۲۷، باید از *marajū* با اضافه شدن
n قبل از j به وجود آمده باشد.

مَرس، به جای مس (در حاشیه نسخه‌ای با تاریخ کتابت ۸۹۹ و به قلم کاتبی طبری، به صورت
مرسینه=مسینه؛ رک. دانش‌پژوه، فهرست میکروفیلمها، ج ۱: ۳۰۳)؛ مرس در دیلمی زنده است
(عمادی ۱۳۵۸: ۴۶۳)؛ نیز در مازندرانی (کیا: ۱۹۴، شماره ۷۱۹؛ نیز در تنکابنی) (دریایی، ذیل
همین کلمه)؛ نیز در گیلکی (مرعشی، ذیل همین کلمه)؛

مُرج، به جای مَج در گویش دلیجان (صفری، ذیل همین کلمه)؛
مُزرد، به جای مَزرد در ترجمه آجورکم در قرآن ۲۲ آستان قدس (فرهنگنامه قرآنی، ج ۱: ۶۶).
این املا بی‌شک غلط و صحیح آن مرزد است. مُزرد کاملاً غیرقابل تلفظ است؛
نُرسک (عدس)، به جای نَسک (الصیدنة: ۴۱۹، ۴۲۰، تاج‌الاسامی: ۳۶۲، اما: نسک در
حاشیه؛ تکملة‌الاصناف: ۱۷، س ۴، ۲۳، س ۱۸ و ۲۹۹، س ۳؛ لسان‌التزیل: ۲۰۵؛ قرآن شماره ۳
آستان قدس). در برهان قاطع این کلمه به شکل نَرسک ضبط شده. ضبط هدایه‌المتعلمین نیز در
مجموع نَرسک است، اما در قرآن شماره ۵۵ آستان قدس (ظاهراً از قرن هفتم) این کلمه به شکل

۱. در ترکی آذربایجانی برای عدس دو کلمه مُرْجَمک و مَرْجی (مبدل مرجو) به کار می‌رود.

نرسک ضبط شده است. در قرآن شمارهٔ ۴۰۵ آستان قدس (ظاهراً از قرن دهم) که با نام برگردانی کهن از قرآن کریم توسط دکتر علی رواقی در ۱۳۸۳ در ردیف انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی به چاپ رسیده نیز این کلمه در ص ۸ متن چاپی به صورت نرسک اعراب‌گذاری شده، اما معلوم نیست این اعراب مربوط به نسخهٔ خطی است یا منتخب مصحح متن.

تلفظ نرسک بی‌شک تلفظ اصلی این کلمه بعد از پیدا شدن [r] در آن است که بعدها به نرسک بدل شده است. ضبط برسک در قرآن شمارهٔ ۲۹ تصحیف نرسک است. ضبط نرسنگ در مقدمهٔ الادب، ج ۱: ۷۷، باید از تلفظ narsak گرفته شده باشد که پس از ظاهر شدن n قبل از k به narsang بدل شده است. در ص ۱۷ تکملة‌الاصناف این کلمه ظاهراً به شکل نرسک ضبط شده است. و بالاخره گفته شود که در تفسیر بصائر: ۸۴ و مهذب‌الاسماء: ۴۳۱، این کلمه به صورت نویسک آمده است. مقایسه شود با -niysva در ختنی (بیلی: ۱۹۷۹: ۱۸۵).

وَرزُوق varzoq، به جای وزغ در گویش سمنانی و vorzâq در سرخه‌ای و لاسگردی (ستوده: ۳۹۷)؛

ورسنی، به جای وِسنی (دستوراللفظ: ۳۳۴ ح)؛

هارشیم، به جای هاشم در گویش مازندرانی قائم‌شهر؛

یاردگار، به جای یادگار (فرهنگنامه قرآنی، ج ۲: ۴۳۹).

اگر از کلمهٔ دَرُغَل که صامت اول آن یک صامت دندانی (یا لثوی) است و بعد از آن [r] به وجود آمده صرف نظر کنیم، زیرا در اینجا میان d و r مصوت a فاصله شده و بنابراین این کلمه مانند دروزخ و تراشیدن نیست، و اگر کلمهٔ لرس را نیز که با صامت کناری آغاز می‌شود و باز میان آن و [r] مصوت a فاصله شده کنار بگذاریم، در کلیهٔ مثالهای ذکر شده صامت [r] بعد از یک مصوت، کوتاه یا بلند، ظاهر شده است: gârç, xaršine, farsâd, aždarihâ, pârs, âmârs, gorftan, mers و غیره. به نظر می‌رسد که در دوره‌ای و احتمالاً در منطقه‌ای یا مناطقی از قلمرو زبان فارسی هنگام تلفظ این گونه کلمات بعد از این مصوتها نیز نوک زبان به لرزه درمی‌آمده و این لرزه بعداً به شکل [r] شنیده شده و سپس به همین صورت تولید و تلفظ شده است.

از این مثالها گذشته چند مثال دیگر هست که [r] در آنها پیدا شده، ولی بافت آنها شبیه هیچ‌یک از بافتهای فوق نیست و برای آنها توجیه یگانه‌ای وجود ندارد. این مثالها عبارت‌اند از: پراشیده و پراشیدن به معنی پاشیدن. لغت فرس (ص ۲۰۵) پراشیده را با شاهدی از شاکر بخاری ضبط کرده است، اما در همین کتاب، چاپ صادقی-مجتبائی: ۱۳۲، این کلمه در شعری از ترکی‌کشی هم آمده است. جهانگیری شاهدی از سنائی آورده و در حاشیهٔ آن، مصحح شاهد دیگری از حدیقهٔ سنائی نقل کرده است. لغت‌نامه شاهد زیر را نیز از مسعود سعد اضافه کرده است:

در پراکند بخت نیک چو ابر در پراشید نجم سعد چو خور

یک تحول آوایی دیگر زبان فارسی: فرایند ...

اما این بیت در دیوان (چاپ یاسمی: ۲۵۴ و چاپ نوریان: ۳۷۷) به صورت زیر آمده است:

در بیاشید ... زر پراکند ...

با این همه در نسخه کهنی از دیوان مسعود به جای «پراکند» در متن چاپی دیوان، «پراشید» و به جای «بیاشید» «پراکند» آمده و معلوم می‌شود که دهخدا نیز به نسخه‌ای غیر از چاپ یاسمی دسترسی داشته که در آن این ضبط آمده بوده است. در این نسخه کهن در بیت زیر که در چاپ یاسمی، در ص ۶۷۲ و در چاپ نوریان، در ص ۹۶۲ آمده نیز به جای «پراکند»، «پراشیده» آمده است:

پر از گرد جعد و پراشیده زلف گشاده خوی از روی و بسته کمر

این کلمه یک بار نیز در تفسیر نسفی، ج ۱، ۱۳۶۲: ۶۳۱، آمده است.

در این کلمه که بی‌شک از پاشیدن گرفته شده است، [r] بعد از p که یک صامت دولبی است ظاهر شده: prašidan و توجیهی برای آن به نظر نمی‌رسد. داود منشی‌زاده معتقد است این فعل از روی پاشیدن به قیاس با تراشیدن به وجود آمده و اشاره می‌کند که در اشعار امیر پازواری این صورت به شکل palāšōnan آمده است (منشی‌زاده ۱۹۹۰: ۱۳۵). اما این توجیه نیز بعید است، زیرا کلماتی که از نظر آوایی تحت تأثیر هم قرار می‌گیرند باید علاوه بر ارتباط معنایی در کنار هم به کار رفته باشند، مانند گرما و سرما در فارسی و عاشورا-تاسورا در ترکی آذربایجانی، یا از نظر معنایی با هم نزدیک باشند و در بافتهای مشابه به کار روند، مانند نقاط و نقطه، در حالی که پراشیدن با تراشیدن هیچ گونه ارتباطی از نوع این دو ارتباط ندارد. «پاش» از ریشه -parš- باستانی گرفته شده است. شاید این ریشه قبل از آنکه به -pāš- بدل شود ابتدا به صورت -prarš* در آمده، آنگاه -prarš* به -prāš* بدل شده است.

برورش و بروریدن به معنی گروش و گرویدن در قرآن خطی ۲۰۵۳ آستان قدس (رواقی ۱۳۶۸: ۵۰؛ همو ۱۳۸۱: ۵۹ و ۴۰۴، به نقل از فرهنگنامه قرآنی: ۱۷، ۱۸، ۳۸۴، ۱۳۶۲). نیز رک. فرهنگنامه قرآنی: ۱۵ (دوبار، یک بار به صورت بروریده‌ایم و یک بار با ضبط بَروریده‌ایم)، ۱۴۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۱۲۸۹، ۱۶۴۲. کلیه این مثالها مربوط به قرآن شماره ۴۰ است، جز مثال ص ۱۲۸۹ که از قرآن ۶۳ نقل شده است نیز رک. تفسیر سوراآبادی، ج ۵: ۳۲۰۱، نسخه بدلهای ص ۵۶۱، ۱۸؛ ۳۲۳۱، نسخه بدلهای ص ۶۰۵؛ ۳۴۳۵، نسخه بدلهای ص ۱۰۰۱؛ ۳۵۱۱،

نسخه‌بدلهای ص ۱۱۵۱؛ ۳۵۳۸، نسخه‌بدلهای ص ۱۲۰۷؛ ۳۵۳۵، نسخه‌بدلهای ص ۱۱۹۹. صورت پهلوی این فعل wurrāwistan یا wurrōyistan است که در فارسی به گرویدن gi/arawīdan و برویدن bi/arawīdan بدل شده است. اسم مصدر آن نیز wurrawišn یا wurrōyišn بوده که به گروش و بروش تحول یافته است. صورت بروریدن باید در اصل bi/arawīdan بوده باشد که [r] بعد از نیم‌مصوت w افزوده شده است، اما بعدها این تلفظ به bi/arawārīdan بدل شده و بر اساس این گرایش زبان فارسی که وقتی دو هجای باز با مصوت کوتاه در کنار هم قرار می‌گیرند در بسیاری از موارد مصوت هجای اول حذف می‌شود و دو هجا تبدیل به یک هجای بسته می‌شوند، مانند زُهْرَه و تِلْگَرَف که به زُهره و تِلْگَرَف بدل شده‌اند، bi/arawārīdan نیز به bi/ararīdan تحول یافته که در ضبط بروریده دیده می‌شود. موید این توجیه ضبط‌های می‌گژوند و گژوند در قرآنهاى ۶۱ و ۵۳ آستان قدس است (رک. فرهنگنامه: ۱۶۴۳). ضبط بگژوند در قرآن ۹۴ (فرهنگنامه: ۱۶۴۲) که مطابق تلفظ امروزی است نیز تأیید دیگری بر حذف مصوت کوتاه هجای اول از دو هجای پیاپی با دو مصوت کوتاه است.

پهلرو، به جای پهلوی (ترجمه تفسیر طبری، ج ۱: ۹۲؛ نیز رواقی ۱۳۶۸: ۵۰). در مورد این کلمه نیز به نظر می‌رسد که باز نوک زبان قبل از تلفظ صامت l «ل» که با اتصال نوک زبان به لئه بالا تلفظ می‌شود کمی به لرزش در آمده و موجب شنیده شدن صدای [r] شده است. در فرهنگنامه قرآنی کلمه دیگری آمده که احتمالاً با همین فرایند به وجود آمده است. در جلد اول این کتاب (ص ۱۶۳) در ترجمه کلمه «فما أَصْبَرَهُم» (آیه ۱۷۵، سوره ۲) در چند قرآن «دلیرند» آمده و تنها در یک قرآن درگیرند ضبط شده است (قرآن ۵۶). احتمال دارد که این کلمه در اصل «درلیرند» بوده که کاتب آن را غلط خوانده است. در جلد سوم این کتاب (ص ۱۰۰۴) نیز در ترجمه کلمه «عِتْيَا» (در آیه ۱۹ از سوره ۶۹) نیز در دو قرآن دلیری و یک قرآن درگیری (قرآن ۷۸) آمده است (قرآنهاى دیگر نافرمانی و گردن بردن و سرکشی و غیره ترجمه کرده‌اند). تنها نکته‌ای که در حدس فوق تردید ایجاد می‌کند این است که همین کلمه را قرآن ۱۳۹ «برگیری» ترجمه کرده که این تصور را به وجود آورد که ممکن است درگیری و برگیری در گذشته در بعضی مناطق معنایی نزدیک به سرکشی و نافرمانی داشته است. اما اگر حدس ما صائب باشد دلیر می‌تواند هم به دلیل وجود d در آن به درلیر بدل شود که در این صورت مراحل تحول آن چنین بوده است darlēr > daralēr > dralēr > dalēr، و هم به دلیل وجود l در هجای دوم که در این صورت باید تلفظ آن در همان ابتدا darlēr بوده باشد.

چکره به جای چکه و قطره، چنانکه در شعر زیر:

هفت دریا اندرو یک قطره‌ای جمله هستی ز موجش چکره‌ای

مثنوی ج ۲: ۹۹؛ رواقی ۱۳۶۸: ۵۰

نیز

پای آهسته نه که تا نجهد چکره‌ای خون دل به هر دیوار

کلیات شمس، ج ۳: ۴۷، و رک. فرهنگ جهانگیری که هر دو شاهد را آورده و مصحح شاهی از معارف بهاءولد نیز به آنها اضافه کرده است.

به نوشته رواقی این کلمه امروز در مشهد و بعضی شهرهای دیگر خراسان به صورت چکله و چیکله به کار می‌رود. نیز رک. لغت‌نامه دهخدا، ذیل چکله که توضیح مشابهی در آنجا آمده است. اما این کلمه کلمه مستقلی است و نمی‌تواند شاهی برای اضافه شدن [r] باشد، زیرا اولاً چکه دارای تشدید است؛ ثانیاً مصوت هجای اول آن /e/ است نه /a/ که در چکره هست. اگر این کلمه چکه cake تلفظ می‌شد cakre می‌توانست مصداقی برای افزوده شدن [r] به آن باشد.

دوریت، به جای دویت (دستورالاحوان: ۵۴۴، ح)؛

سرخرژه، به جای سرخره (تاج‌المصادر، ج ۱: ۲۴۷، ح)

سرهنگاران، به جای سرهنگان در ترجمه ملاً (اطرافیان فرعون) (قرآن ۷۷، فرهنگ‌نامه قرآنی، ج ۳: ۱۴۱۷). این کلمه نیز توجیه‌ناپذیر است.

شاخه، به جای شاخه (تکملة‌الاصناف: ۴۶۸؛ رواقی ۱۳۶۸: ۵۰؛ تاج‌الاسامی: ۲۱۹ و ۳۹۴).

بافت این کلمه نیز توجیه‌کننده افزوده شدن [r] نیست.

کروه، به جای کوه در ترجمه جبال (ترجمه تفسیر ظبری، ج ۴: ۱۰۳۷: فرمان‌بردار کردیم و داود گروه را تا تسبیح کردند). اگر این ضبط غلط نباشد توجیه آن ممکن نیست، زیرا نه [r] بعد از صامتهای دندانی (لثوی) و تیغه‌ای و نوک زبانی ظاهر شده و نه بعد از مصوت.

گاورشیر، به جای گاوشیر (برهان قاطع). ظاهراً تلفظ اصلی این کلمه ابتدا gāwrsīr بوده که

بعدها به gāwarsīr بدل شده است. در این صورت [r] بعد از نیم مصوت افزوده شده است.

نیز می‌توان فرض کرد که گاوشیر زمانی به صورت گاوشیر gāwasīr تلفظ می‌شده که بعداً به gāwarsīr بدل شده است. صورتی از این کلمه که در متون آمده اساساً صورت معرب آن یعنی

جاورشیر است. برای جاورشیر، رک. هدایة‌المعلمین، فهرست و برای جاوشیر، رک. ص ۶۱۱ الابنیه در متن و ص ۵۵۷، ۵۷۵ و ۶۰۹ در حاشیه و الابنیه: ۹۵. در ترجمه فارسی صیدنه بیرونی می‌گوید: [«جاوشیرو» جاوردشیر. جاوردشیر نوعی است از ادویه نباتی که او را به لغت پارسی گاوشیر گویند و لاورشیر نیز گویند] (بیرونی ۱۳۵۸، ج ۱: ۱۹۹). در متن عربی صیدنه: ۱۷۰ فقط «کاوشیر» آمده و کاو به «ثور» ترجمه شده است. صورت لاوشیر و لاورشیر در برهان نیز ضبط شده و مسلماً مأخذ او همین ترجمه صیدنه بوده است. لاوشیر و لاورشیر بی شک تصحیف گاوشیر و گاورشیر است. جالب صورت جاوردشیر در بعضی از نسخ فارسی صیدنه است که بعد از [r] زائد در آن یک [d] زائد نیز پیدا شده است. کاردوهارن، به جای کاردوها یا کاردوان (قرآن ۷۸، رک. فرهنگنامه قرآنی، ج ۳: ۹۶۶). توجیه این ضبط نیز دشوار است، زیرا اگر علامت جمع در اینجا «-ها» است، پس نقش «ن» چیست و اگر این علامت «-ان» است صامت «ه» برای چه به کلمه افزوده شده است؟

ظهور [r] غیر اشتقاقی در زبانهای ایرانی باستان و میانه نیز بی سابقه نیست. ویلهلم آیلرس [r] در کلمه نُخرز فارسی به معنی بز پیشرو رمه را که در ارمنی به شکل noxaz آمده افزوده و زائد می‌داند و می‌گوید صورت دیگر این کلمه در فارسی نُخاز است. وی جزء دوم این کلمه را از ریشه هند و اروپائی aġ- [راندن، به حرکت در آوردن] می‌داند و آن را با لاتینی agere و یونانی ἄγειν مقایسه می‌کند و درباره ترکیبات دیگر با āz- به مقاله ۱۹۵۳ خود، ص ۳۹، ح ۲، رجوع می‌دهد. وی در این مقاله می‌گوید āz- در این کلمات به شکل قدیمی تر- āja^o باز می‌گردد و کلمات nāvāz «کشتی‌بان» و gavāz «سیخونکی که گاو را با آن می‌رانند» و چند کلمه دیگر را مثال می‌زند، اما از نخراز بحثی نمی‌کند. صورت نخاز که وی تصور کرده در کنار نخراز در فارسی به کار می‌رود در متون فارسی دیده نشده، اما به جای آن صورت نُهاز فراوان به کار رفته است.^۱ جزء اول این کلمه بی شک nax^wāz است. حال اگر āz- به این کلمه اضافه شود به nax^wāz بدل می‌شود. این کلمه به این صورت بافتی نیست که [r] بتواند در آن ظاهر شود. بنابراین باید [r] در شکل قدیمی تر این کلمه، یعنی مثلاً *nax^wa-āz پیدا شده باشد. بیشتر به نظر می‌رسد که [r] در این کلمه یک صامت میانجی باشد که به قیاس با کلمه یا کلمات دیگری به آن افزوده شده است. چنانکه دیدیم صورت قرضی این کلمه در ارمنی بدون [r] است. چون بیشتر کلمات قرضی ایرانی در ارمنی از زبان پارتی گرفته شده است، احتمال می‌رود که این کلمه نیز از پارتی گرفته شده باشد. صورت نُهاز به همین معنی نخراز باید از *نُخاز گرفته شده باشد. صورت نخراز در متون قدیم به ندرت به کار رفته، اما در

۱. علاوه بر شواهدی که در جهانگیری، متن و حاشیه و لغت‌نامه آمده، رک. دیوان امیرمعزی: ۴۱۷؛ دیوان ادیب صابر: ۲۵۶؛ فرخ‌نامه: ۳۱۶؛ تکملة‌الاصناف: ۴۹۹، س ۱؛ تاج‌الاسامی: ۶۳۷.

بعضی گویشها آمده است.^۱ برای شواهد آن در متون، رک. لغت‌نامهٔ دهخدا. در اینجا فقط بعضی شواهد گویشی آن را نقل می‌کنیم. در گلیپاگانی noxrâz (حاشیة برهان قاطع)؛ خوانساری noxrâz (امیری ۱۳۷۹: ۲۷۷)؛ اردستانی noxrâz (مولوی و شفیع در پژوهشهای ایران‌شناختی، ج ۱۱، ۱۳۷۸: ۵۴۲)؛ ایل باصری فارس noxrâz (مجلهٔ فرهنگ و ادب، ش ۷ و ۸، ۱۳۷۸: ۹۰)؛ ابوزیدآبادی (از توابع کاشان) nöxröz (ظاهراً noxroz، به معنی گوسفند ۶ ساله) (مزرعتی ۱۳۷۴: ۱۵۴). بنابراین به نظر می‌رسد که نخراز خاص فارسی دری و گویشهای مرکزی ایران بوده است. در زبانهای ایرانی میانه در سغدی ظهور [r] در چند کلمه دیده می‌شود. ظهور [r] در این زبان قبل از n و بعد از مصوت بلند در چند کلمه دیده می‌شود، قبل از n: مانند xwrn و yxwrn «خون» از اوستائی -vohunī/a-، در کنار yxwn و ywxn؛ 'z'rcrnwqy' «غفو» در کنار 'z'rcnwqy'. بعد از مصوت بلند: skwrδ «دشوار»، در برابر فارسی باستان -škauθi- غیر از این دو بافت، بعد از v آغازی در کلمهٔ βrywr «بیور، ده‌هزار»، از اوستائی -baēvar- و در کلمهٔ βrγ' (?) «فرخار، بتکده»، از سنسکریت vihāra [«بهار، در نوبهار [بلخ]»] (رک. هنینگ ۱۹۳۶: ۸۸، ش ۵۶۳ = هنینگ ۱۹۷۷: ۵۰۲؛ هنینگ ۱۹۳۷-۱۹۳۹: ۵۷۰ و برای کلمهٔ 'z'rcnwqy' رک. گرشویچ ۱۹۶۱: §۳۶۰). هنینگ (۱۹۳۹: ۹۴) می‌گوید ظاهر شدن [r] زاید در زبان سکایی هم دیده می‌شود. وی (۱۹۳۷-۳۹: ۵۷۰) مثالهایی از کلمات آسیای مرکزی نیز ذکر می‌کند که [r] در آنها پیدا شده است. گرشویچ (۱۹۶۱: ۵۴، §۳۵۹) دو کلمهٔ farther و marster [به جای father و master] را نیز از زبان انگلیسی عامیانه مثال می‌زند که در آنها [r] بعد از مصوت بلند ظاهر شده است. کلمهٔ برهنه نیز که در فارسی میانه به شکل brahnag آمده به نوشتهٔ گرشویچ از *barṇa- گرفته شده است (گرشویچ ۱۹۶۱، §۳۶۲ با ارجاع به هنینگ ۱۹۴۰: ۴۱). در این صورت باید این کلمه در اصل *bahnag* بوده باشد که [r] در آن بعد از a آمده و بنابراین ابتدا به صورت *barhnag* در آمده که بعداً به barahnag و brahnag بدل شده است. (برای بحث بیشتر دربارهٔ این کلمه، رک. حسن‌دوست ذیل همین کلمه).

بنابراین پدیدهٔ ظهور [r] در زبانهای ایرانی و غیرایرانی سابقه دارد. آنچه درگفتار حاضر آمده تعیین بافت دقیق ظهور [r] در زبان فارسی است که با مثالهای متعدد همراه شده است. به بافت بعد از مصوت، چنانکه دیده شد هنینگ و گرشویچ اشاره کردند، اما به بافت بعد از صامت‌های لثوی و دندانی و تیغ‌ای و بعد از مصوت‌های کوتاه، تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد تاکنون در جای دیگر اشاره‌ای نشده است.

۱. رک. مجمع‌الفرس (یک بیت از ابوشکور)؛ جهانگیری (یک بیت از فرخی که در دیوان او به جای نخراز، نهاز آمده و یک بیت از ابوالفرج که باز در دیوان او به جای نخرازی، بخرازی آمده است).

کتابنامه

- آل احمد، جلال، ۱۳۳۷. تات‌نشینهای بلوک زهرا. تهران، کتابخانه دانش.
- ابن‌براز، درویش توکلی بن اسمعیل، ۱۳۷۶. صفة‌الصفاء. به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، زریاب.
- اخسیکی، اثیرالدین، ۱۳۳۷. دیوان. به کوشش رکن‌الدین همایون فرخ، تهران، رودکی.
- اخوینی بخاری، ابوبکر ربیع ابن احمد، ۱۳۴۴. هدایة‌المعلمین فی الطب. به کوشش جلال متینی، مشهد، دانشگاه مشهد.
- ارجانی، فرامرز بن خداداد، ۱۳۴۷-۵۳. سمک عیار. به کوشش پرویز ناتل خانلری، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- اسدی طوسی، علی بن احمد، ۱۳۱۹. لغت فرس. به کوشش عباس اقبال، تهران.
- اسدی طوسی، علی بن احمد، ۱۳۶۵. لغت فرس. به کوشش علی‌اشرف صادقی و فتح‌الله مجتبی، تهران، خوارزمی.
- المدخل الی علم احکام النجوم، ۱۳۷۵. ترجمة فارسی از متن عربی ابونصر قمی، به کوشش جلیل اخوان زنجانی، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب.
- امیری، هوشنگ، ۱۳۷۹. فرهنگ لغات خوانسار. تهران، نشر پیمان.
- انصاری، عبدالله، ۱۳۶۲. طبقات الصوفیه. به کوشش محمد سرور مولاتی، تهران، توس.
- بلخی، بهاء‌الدین محمد، ۱۳۳۳-۳۸. معارف بهاء‌ولد. به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، وزارت فرهنگ، چاپ افست کتابفروشی طهوری، تهران ۱۳۵۲.
- بیرونی، ابوریحان محمد، ۱۳۷۰. کتاب‌الصیدنة فی الطب. به کوشش عباس زریاب، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد، ۱۳۵۸. صیدنه. ترجمة ابوبکر بن علی کاسانی، به کوشش منوچهر ستوده و ایرج افشار، تهران، شرکت افست.
- تاج‌الاسامی، ۱۳۶۷. به کوشش علی اوسط ابراهیمی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ترجمة تفسیر طبری، ۱۳۴۴-۱۳۳۹. به کوشش حبیب یغمائی، تهران، دانشگاه تهران.
- ترجمة رساله قشیریه، ۱۳۴۵. به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- جمالی یزدی، ابوبکر مطهر، ۱۳۴۶. فرخنامه، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر.
- حسن‌دوست، محمد، ۱۳۸۳. فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی. تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- خواب‌گزاری، ۱۳۴۶. به کوشش ایرج افشار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- دبیرسیاقی، محمد، ۱۳۵۴. فهرست الفبائی لغات و ترکیبات فارسی‌السامی فی الاسامی. تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- دریائی، علیرضا، ۱۳۷۹. گویش تنکابنی ۱. تهران، مرکز نشر فرهنگی آیه.
- راز، ابوالفتح، ۱۳۶۵. روض‌الجنان و رُوح‌الجنان فی تفسیر القرآن. به کوشش محمد جعفر یاحقی-محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی.
- رجائی بخارائی، احمد علی، ۱۳۴۲-۴۳. یادداشتی درباره لهجه بخارائی. مشهد، دانشگاه مشهد.
- رستمی ابوسعیدی، علی اصغر، ۱۳۸۲. «وجه تمایز گویش بشاکردی و فارسی در بعضی جنبه‌های آوایی و دستوری»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، ش ۱۳، ص ۱۲۱-۱۰۵.
- رواقی، علی، ۱۳۶۸. «نگاهی به اسرارالتوحید (۲)» نشر دانش، س ۹، ش ۵، ص ۶۱-۴۹.
- رواقی، علی با همکاری مریم میرشمسی، ۱۳۸۱. ذیل فرهنگهای فارسی. تهران، هرمس.
- رواقی، علی با همکاری شکیبا صیاد، ۱۳۸۳. زبان فارسی فرارودی. تهران، هرمس.
- زنجی سجزی، محمود بن عمر، ۱۳۶۴. مهذب الاسماء فی مرتب الحروف و الاشياء. به کوشش محمد حسین مصطفوی، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- ستوده، منوچهر، ۱۳۴۲. فرهنگ سمنانی، سرخه‌ای، لاسگردی، سنگسری، شه‌میرزادی. تهران، دانشگاه تهران.
- سنائی، ابوالمجد مجدود، ۱۳۴۱. دیوان. به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران، ابن‌سینا.

یک تحول آوازی دیگر زبان فارسی: فرایند ...

- سورآبادی، ابوبکر عتیق، ۱۳۸۱. تفسیر سورآبادی. به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران، فرهنگ نشر نو.
- صائب تبریزی، ۶۷-۱۳۶۴. دیوان. به کوشش محمد قهرمان، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- صادقی، علی اشرف (به کوشش)، ۱۳۷۹. ترجمه فارسی الابانه، شرح السامی فی الاسامی. ضمیمه ش ۱۰ نامه فرهنگستان، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- صفری، حسین، ۱۳۷۳. واژه‌نامه راجی، گویش دلیجان. تهران، ناشر: مؤلف.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، ۱۳۴۳. النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی. با ترجمه فارسی، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، دانشگاه تهران.
- عطار، فریدالدین محمد، ۱۳۴۵. دیوان. به کوشش تقی تفضلی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- عمادی، عبدالرحمن، ۱۳۵۸. «قاعده بود و نبود حرف «ر»»، محیط ادب. تهران، دبیرخانه هیأت امنای کتابخانه‌های عمومی کشور، ص ۴۶۱-۴۷۳.
- فرهنگنامه قرآنی، ۷۵-۱۳۷۲. تدوین گروه فرهنگ و ادب بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، با نظارت محمدجعفر یاحقی.
- قاسمی، مسعود، ۱۳۶۶. نقد محمد دبیرسیاقی، فهرست الفبائی لغات و ترکیبات فارسی السامی فی الاسامی. مجله زبان‌شناسی، س ۴، ش ۱ و ۲، ص ۱۵۸-۱۴۱.
- کرمنی، علی بن محمد، ۱۳۶۳. تکملة الاصناف. اسلام‌آباد پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- کیا، صادق، ۱۳۱۶ یزدگری [= ۱۳۲۶ شمسی] (به کوشش). واژه‌نامه طبری. انجمن ایران و بیج.
- لسان‌التزیل، ۱۳۴۴. به کوشش مهدی محقق، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مجملة التوارخ و القصص، ۱۳۱۸. به کوشش ملک الشعراء محمدتقی بهار، تهران، کلاله خاور.
- مرعشی، احمد، ۱۳۶۳. واژه‌نامه گویش گیلکی. رشت، کتابفروشی طاعتی.
- مزرعتی عباس و دیگران، ۱۳۷۴. فرهنگ بیژوی (ابوزیدآباد کاشان). تهران، ناشر: مؤلفان.
- مسعود سعدسلیمان، ۱۳۱۸. دیوان. به کوشش رشید یاسمی، تهران، کتابفروشی ادب.
- مسعود سعدسلیمان، ۱۳۶۴. دیوان. به کوشش مهدی نوریان، اصفهان کتابفروشی کمال.
- میدانی، احمد بن محمد، ۱۳۴۵. السامی فی الاسامی. چاپ عکسی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- میهنی، محمد بن منور، ۱۳۶۶. اسرار التوحید. به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه.
- مغربی، محمدشیرین، ۱۳۷۲/۱۹۹۰. دیوان. به کوشش لئوناردو لوتیزان، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران.
- مغربی، محمدشیرین، ۱۳۵۸. دیوان کامل. به کوشش ابوطالب میرعبادینی، تهران، زوار.
- ناصرخسرو، ۱۳۵۳. دیوان. به کوشش مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران.
- نسفی، ابوحفص نجم‌الدین عمر، ۱۳۶۲. تفسیر نسفی. به کوشش عزیزالله جوینی، تهران، بنیاد قرآن.
- نظری، بدیع‌الزمان (منسوب)، ۱۳۴۶. المرقاة. به کوشش سیدجعفر سجادی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- نظری، بدیع‌الزمان، ۱۳۸۰. دستور اللغة المسمی بالخلاص. به کوشش رضا هادیزاده، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نیشابوری، معین‌الدین محمد بن محمود، ۱۳۵۹. تفسیر بصائر یمینی. جلد اول، به کوشش علی رواقی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- هروی ابومنصور موفق، ۱۳۴۶. الابنیه عن حقائق الادویه. به کوشش احمد بهمنیار، تهران، دانشگاه تهران.
- همایون، همداخت، ۱۳۷۱. گویش افتری. تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).

Asmussen Jes P. and Herbert Paper, 1977. *The Song of Songs in Judeo-Persian*. Copenhagen, Munksgaard.

- Bailey, H. W., 1970. "A range of Iranica", *W. B. Henning Memorial Volume*. London, Lund Humphries, pp. 20-36.
- Bailey, H. W., 1979. *Dictionary of Khotan Saka*. Cambridge, Cambridge University Press.
- Bartholomae, Ch., 1904. *Altiranisches Wörterbuch*. 2. Unveränderte Auflage: Berlin, Walter de Gruyter, 1961.
- Benzing, Johannes, 1983. *Chwaresmischer Wortindex*. Wiesbaden, Otto Harrassowitz.
- Eilers, W., 1953. "Der alte Name des persischen Neujahrsfestes", *Akademie der Wissenschaften und der Literatur, Abhandlungen der Geistes- und sozial-wissenschaftlichen Klasse*, No 2. pp. 37-86.
- Eilers, W., 1971. "Iranisches Lehngut im Arabischen", *Actas Do IV Congresso De Estudos Árabes E Islâmicos*. Coimbra-Lisboa 1968, Leiden.
- Gershevitch, I., 1961. *A Grammar of Manichean Sogdian*. Oxford, Basil Blackwell.
- Guilain, A., 1939. *Essai Sur La Langue Parthe*. Louvain, Institut Oriental, Publications Universitaires.
- Henning, W. B., 1936. "Ein manichäisches Bet- und Beichtbuch", *APAW*, No 10, 143 p. = *W. B. Henning Selected Papers I (HSP I)*, *Acta Iranica* 14, Leiden, Brill, 1977, pp. 417-557.
- Henning, W. B., 1937. "A List of Middle Persian and Parthian Words", *BSOS*, pp. 79-92 (= *HSP I*, pp. 559-572.)
- Henning, W. B., 1939. "Sogdian Loan-words in New Persian", *BSOS*, pp. 93-106. (= *HSP I*, pp. 639-652.)
- Henning, W. B., 1940. *Sogdica*. London, James G. Forlong Fund, vol. XXI (= *HSP II*, pp. 2-68).
- Hertzfeld, E., 1938. *Altpersische Inschriften*. Berlin, Dietrich Reimer, Andrews & Steiner.
- Horn, P., 1893. *Grundriss der Neupersischen Etymologie*. Strassburg, Karl Trübner.
- Kapadia, D. D., 1953. *Glossary of Pahlavi Vendidad*. Bombay.
- MacKenzie, D. N., 1971. *A Concise Pahlavi Dictionary*. London, Oxford University Press.
- Mayrhofer, M., 1964. "Über Kontaminationen der indo-iranischen Sippen von ai. takṣtvakṣ-, *tvarś-", *Indo-Iranica, Mélanges G. Morgenstierne*. pp. 141-148.
- Monchi-zadeh, D., 1990. *Wörter aus Xurāsān und ihre Herkunft*. *Acta Iranica* 29, Leiden, Brill.
- Morgenstierne, G., 1929-1938. *Indo Iranian Frontier Languages*. I and II. Oslo, Aschehoug & Co.
- Morgenstierne, G., 1964. "An ancient Indo-Iranian Word for 'Dragon' ", *Dr. J. M. Unvala Memorial Volume*. Bombay, pp. 95-98.
- Pokorny, J., 1960. *Indogermanisches etymologisches Wörterbuch*, I, Bern-München, Francke.